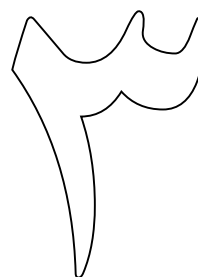


بررسی روند مدیریت بحران
مربوط به جزایر تنب بزرگ و
کوچک و ابوموسی در
سال‌های ۱۹۷۱ - ۱۹۶۸ با
نگاهی به نظریه پختگی بحران زارتمن
سید محمد ساداتی نژاد*



; دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی

sadatinejad@ipis.ir

تاریخ تصویب: ۹۱/۸/۱۰

تاریخ دریافت: ۹۱/۳/۶

فصلنامه روابط خارجی، سال پنجم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۲، صص ۹۰-۶۷.



چکیده

سئوال اصلی مقاله حاضر این است که آیا بحران مربوط به جزایر سه‌گانه در سال ۱۹۷۱، همزمان با خروج نیروهای بریتانیا از خلیج فارس، از مولفه‌های تئوری پختگی بحران زارتمن برای حل نهایی برخوردار بود و در صورت مثبت بودن پاسخ، شروع مجدد بحران در سال ۱۹۹۲ چگونه ارزیابی می‌شود؟ فرضیه مقاله این است که بحران مربوط به جزایر از تمامی ویژگی‌ها و مولفه‌های لازم برای پختگی شامل پختگی بحران، رسیدن زمان، وجود فرمول حل کننده و وجود میانجی صادق و حل آن در سال ۱۹۷۱ بهره‌مند است؛ منتهی خلل در مولفه چهارم این نظریه یعنی وجود میانجی صادق (بریتانیا)، موجب حل نشدن کامل بحران و باقی ماندن زمینه‌های ظهور مجدد بحران شد.

واژه‌های کلیدی: مدیریت بحران، خلیج فارس، جزایر ایرانی، زارتمن

مقدمه

این مقاله بر آن است تا ضمن مروری بر نحوه مدیریت و حل و فصل بحران مربوط به جزایر تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی در دوران محمدرضا شاه در فاصله سال‌های ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۱، به ارزیابی روند حل این بحران بر طبق تئوری پختگی بحران زارتمن بپردازد. در زمان محمدرضا شاه با توجه به اعلان بریتانیا مبنی بر خروج از منطقه خلیج فارس تا سال ۱۹۷۱، بحران هشتاد ساله مربوط به اشغال جزایر سه گانه و لزوم اعاده حاکمیت مجدد ایران بر بحرین و جزایر، بین دو کشور بالاگرفت و تا مرحله تهدید نظامی از سوی طرفین نیز پیش رفت. تصمیم دولت بریتانیا بر خارج نمودن نیروهایش از خلیج فارس در سال ۱۹۷۱، فرصتی را برای حل بحرانی که خود به وجود آورده بود، ایجاد کرد. پس از این تاریخ، دولت ایران تلاش نمود که با الهام از روح منشور ملل متحد و قواعد حقوق بین‌الملل، اختلافات موجود را به صورت مسالمت‌آمیز فیصله دهد. (باوند، ۱۳۷۷: ۸)

دو کشور مجموعه مذاکراتی را از ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۱ انجام دادند که در نهایت منجر به اعاده حاکمیت ایران بر این جزایر شد. اما با آغاز جنگ و با تحریکات در آگوست ۱۹۸۰، راشد عبدالله وزیر امور خارجه وقت امارات، ضمن ارسال نامه‌ای به شورای امنیت سازمان ملل، خواستار حاکمیت کشورش بر این جزایر ایرانی شد. مقطع دوم طرح مجدد ادعاهای امارات در مورد جزایر ایرانی، با ایجاد بهانه‌های ساختگی از سال ۱۹۹۲ شروع شد. (ابراهیمی‌فر، ۱۳۸۵: ۲۹) سؤال اصلی مقاله حاضر، این است که آیا بحران مربوط به جزایر سه گانه در سال ۱۹۷۱، همزمان با خروج نیروهای برتانیا از خلیج فارس از مولفه‌های تئوری پختگی بحران زارتمن برای حل نهایی برخوردار بود و در صورت مثبت بودن پاسخ، شروع مجدد بحران

در سال ۱۹۹۲، چگونه ارزیابی می‌شود؟ فرضیه مقاله این است که بحران مربوط به جزایر از تمامی ویژگی‌ها و مولفه‌های لازم برای پختگی بحران و حل آن در سال ۱۹۷۱ بهره‌مند بود، منتهی خلل در مولفه چهارم این نظریه یعنی وجود میانجی صادق، موجب حل نشدن کامل بحران و باقی ماندن زمینه‌هایی برای طرح ادعای جدید از سوی امارات متحده عربی شد. (Erdbrink, 2012: 2)

۱. سوابق بحران مربوط به جزایر سه‌گانه در نتیجه اشغال انگلیسی‌ها

در اواخر قرن نوزدهم بود که اقدامات استعماری انگلستان در خلیج فارس شروع و ناوگان بریتانیا وارد خلیج فارس شد و جزایر ایرانی را اشغال کرد. انگلیس در سال ۱۹۰۲، این جزایر را متعلق به شارجه اعلام کرد. (Homi Kaikobad: 2) این اقدامات مورد اعتراض ایران و حاکم‌نشین بندر لنگه قرار گرفت. (تکمیل همایون، ۱۳۸۰: ۸۱ و عجم ۱۳۸۸: ۱۷۴) و در طول سال‌های ۱۹۰۴ تا ۱۹۷۱ نیز ایران همواره به بریتانیا اعتراض و خواهان بازگشت جزایر به ایران بود. (مجتهدزاده، ۱۳۸۵: ۱۰۸-۱۰۵) اقدام انگلیس به اشغال جزایر در راستای سیاست جلوگیری از ایجاد پایگاه برای روسیه در خلیج فارس، محدود کردن نفوذ ایران (امیراحمدی، ۱۳۸۰: ۱۹) و با توجه به قراردادهای منعقد شده در ۱۸۹۲ با شیوخ شارجه و رأس‌الخیمه در راستای تحت‌الحمایگی آنها بود. (ولدانی، ۱۳۷۷: ۳۸۵-۳۸۴) بریتانیا تلاش داشت با اصرار بر تعلق این جزایر به شیخ‌نشین‌ها، علی‌رغم بی‌میلی اولیه آنها، جزایر را تحت نفوذ خود بگیرد. (Al Roken: 182)

بریتانیا در ادامه سیاست‌های استعماری خود و تداوم طرح ادعای مالکیت شیخ‌نشین‌ها بر جزایر، تمام تلاش خود را در آستانه خروج از منطقه بکار بست تا این شیخ‌نشین‌ها را در قالب اتحادیه و یا به صورت جداگانه به کشور تبدیل نماید. این در حالی بود که اعراب این منطقه، از کویت گرفته تا رأس‌الخیمه، وحدت و اشتراک تاریخی نداشتند و هنوز هم نمی‌توان به مفهوم جدید کلمه، مردم عرب هریک از این کشورها را به‌عنوان یک ملت (تکمیل همایون، ۱۳۸۰: ۵۱) به‌ویژه ملت - دولت نامید و همه این حکومت‌ها هنوز بر سنت‌های حکومتی قبایل عربی متکی هستند که مشخصه بارز آنها حکومت یک فرد است. (امامی، ۱۳۸۵: ۳)

بلافاصله بعد از اعلام تصمیم بریتانیا در سال ۱۹۶۸ مبنی بر خروج نیروهای نظامی بریتانیا از خلیج فارس، مذاکرات بین ایران و بریتانیا برای حل و فصل اختلافات مربوط به جزایر بحرین، ابوموسی و تنب بزرگ و کوچک آغاز شد. مذاکرات بسیار طولانی و به مدت ۴ سال یعنی از ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۱ به طول انجامید.

۲. تشریح مذاکرات انجام شده در طول بحران مربوط به جزایر در طول سال‌های ۱۹۶۸ - ۱۹۷۱

مذاکرات ایران و بریتانیا بر سر جزایر را می‌توان به دو دوره تقسیم کرد: دور اول مذاکرات با اعلام تصمیم بریتانیا در سال ۱۹۶۸ مبنی بر خروج نیروهایش از خلیج فارس آغاز شد و تا مه ۱۹۷۰ که بحرین از ایران جدا شد، ادامه یافت. در این دوره از مذاکرات، مسائل مربوط به جزایر بحرین، ابوموسی و تنب بزرگ و کوچک و تشکیل فدراسیون امارات عربی متحده مورد بررسی قرار گرفت. در نتیجه این دور از مذاکرات، اختلاف‌های مربوط به بحرین حل و فصل شدند و فدراسیون امارات عربی متحده نیز که به علت اختلاف‌های مربوط به جزایر با مخالفت ایران روبرو شده بود، سرانجام با تفاهماتی که بین ایران و بریتانیا در مورد جزایر به عمل آمد، تشکیل شد. دومین دور مذاکرات بین دو کشور از مه ۱۹۷۰ تا نوامبر ۱۹۷۱ ادامه یافت. این دور از مذاکرات صرفاً اختصاص به ادعای مالکیت ایران بر جزایر تنب‌ها و ابوموسی داشت. (جعفری ولدانی، ۱۳۸۴: ۲۸۸-۲۸۷)

۱-۲. دور اول مذاکرات (۱۹۶۸-۱۹۷۰)

ایران از ابتدا موضوع جزایر بحرین، ابوموسی، تنب بزرگ و کوچک را یک مسئله مستعمراتی قلمداد می‌کرد که صرفاً بایستی بین ایران و بریتانیا حل و فصل شود. این در حالی بود که دولت بریتانیا در ابتدا سعی کرد خود را از مذاکرات کنار کشیده و ایران و امارات را رو در روی یکدیگر قرار دهد. در مرحله دوم و بعد از آنکه ایران قبول نکرد که با شیوخ شارجه و رأس‌الخیمه مذاکره کند و اصرار بر مذاکره با بریتانیا داشت، سر ویلیام لوس، تلاش کرد تا خود را به‌عنوان میانجی میان ایران و امارات معرفی کند. دولت ایران این مسئله را نیز به شدت رد کرد. (جعفری ولدانی، ۱۳۸۴: ۲۹۱) ایران تصرف جزایر خود توسط انگلیسی‌ها را یک طرح استعماری

برای جلوگیری از چالش‌های روزافزون روسیه و آلمان تلقی می‌کرد. در نتیجه، حل مسئله جزایر اشغال شده ایرانی، ناگزیر بایستی با نوعی تفاهم با دولت بریتانیا صورت می‌گرفت. (باوند، ۱۳۷۷: ۱۱-۱۰)

دغدغه ایران در این مذاکرات، معطوف به حل و فصل اختلاف‌های دیرینه میان ایران و بریتانیا در مورد جزایر بحرین، ابوموسی و تنبها شده بود؛ در حالی که تمام تلاش دیپلماسی بریتانیا بر ایجاد فدراسیونی از شیخ‌نشین‌های خلیج فارس متمرکز بود. بریتانیا در ادامه تلاش کرد فدراسیون امارات متحده عربی تشکیل شود، فدراسیونی که ابتدا قرار بود بحرین نیز جزء آن باشد و ایران بعداً با فدراسیون جدید اختلافات خود در مورد جزایر را حل و فصل کند. حسن این طرح از نظر بریتانیا این بود که با شناسایی فدراسیون، ایران در واقع از ادعای خود نسبت به بحرین نیز انصراف می‌داد. اما ایران شناسایی فدراسیون را موکول به حل و فصل اختلافات نمود و اعلام کرد اگر اختلافات حل نشود، نه تنها فدراسیون را به رسمیت نخواهد شناخت بلکه علیه آن اقدام خواهد کرد. با شکست این طرح، بریتانیا ایده تشکیل فدراسیون منهای بحرین و استقلال همزمان بحرین را در پیش گرفت. اما ایران با این اقدام نیز مخالفت کرد. (جعفری ولدانی، ۱۳۸۴: ۳۰۰-۲۹۳) بریتانیا در ادامه تلاش خود را برای راضی کردن ایران برای استقلال بحرین ادامه داد. این تاکتیک، ابتدا همانطور که گفته شد از سوی ایران رد شد و ایران هم ادعای مالکیت بر جزایر و هم بحرین را مطرح کرد. اما بعدها مشاهده شد که ایران حل مسئله بحرین را منوط به حل مسئله سه جزیره نمود و بعد نیز به ناگاه شاه با استقلال بحرین موافقت کرد.

به گفته برخی کارشناسان، بحرین بطور کلی از مالکیت ایران خارج شده بود و ایران هم می‌دانست که دیگر نخواهد توانست بحرین را بازگرداند. بنابر این، ایران نه بحث مالکیت بلکه ادعای مالکیت را مطرح کرد و از همان ابتدا، این سناریو را برای تحت فشار قراردادن بریتانیا طرح کرد تا از این طریق به حقوق خود در مورد سه جزیره دست یابد. بنابراین، هیچ‌گونه معامله‌ای در کار نبود. (مجته‌دزاده، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۱: نشست روز ملی خلیج فارس) اینکه ایران بر سر جزایر معامله و بحرین را واگذار نموده است، مطلبی است که باید در مورد آن با دقت بیشتری

بحث شود. اولاً اینکه در این مذاکرات سرنوشت بحرین و جزایر از سوی طرف ایرانی به هم گره زده شد واقعیت دارد و بدون تردید ایران به سختی تلاش کرد این دو موضوع را به یکدیگر ربط دهد. سردنیس رایت، سفیر بریتانیا در تهران در سال‌های ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۱ که موضوعات یادشده را بطور غیررسمی با وزیر دربار ایران مذاکره می‌کرد، در یادداشت‌های خود تاکید دارد که در جریان مذاکرات: «در یک نکته من می‌بایست پیشنهاد ایران را رد می‌کردم و آن منوط ساختن توافق در مورد بحرین به توافق در مورد جزایر بود». (مجتهدزاده، ۱۳۷۵: ۷۰)

ثانیاً اگر منظور از این مشروط کردن این باشد که جزایر متعلق به ایران نبود و ایران در ازای واگذاری بحرین، این جزایر را به دست آورد، قطعاً حرف درستی نیست. امیر خسرو افشار، مذاکره کننده اصلی ایرانی، اظهار می‌دارد که در جریان مذاکرات با بریتانیا، هیچ بده و بستانی در موضوع جداگانه بحرین و تنگه هرمز صورت نگرفت. (مجتهدزاده، ۱۳۷۵: ۷۰-۶۹) به نظر می‌رسد بیشتر اعراب به دنبال ترویج چنین شایعه‌ای با هدف نشان دادن عربی بودن این جزایر بوده و هستند. همچنانکه هنگام دیدار شاه از عربستان سعودی در ۱۹۶۸، روزنامه مصری الاهرام نوشت که بریتانیا توافقنامه‌ای به ایران تحمیل نمود که براساس آن دو کشور توافق کرده‌اند که در مقابل صرف نظر کردن ایران از بحرین، جزایر سه‌گانه به آن واگذار شود. (جعفری ولدانی، ۱۳۸۴: ۲۹۵) یا اینکه یکی از مآخذ در سال ۱۹۹۳، مدعی شد ملک فیصل دو میلیارد بشکه از ذخایر نفت ناحیه فلات قاره مورد منازعه را به شاه داد. در برابر، شاه نیز از ادعای خود در مورد بحرین دست کشید. (مجتهدزاده، ۱۳۷۵: ۷۰-۶۹) روند تحولات نیز این مسئله که معامله‌ای بر سر بحرین شده باشد را تایید نمی‌کند، زیرا نه تنها بحرین مستقل شد بلکه بریتانیا تا اواخر سال ۱۹۷۱، همچنان از بازگرداندن جزایر به ایران طفره رفت و در نهایت نیز فرمول شفاف‌ی ارائه نکرد. ثالثاً اینکه ایران ادعاهای تاریخی خود بر بحرین را عمدتاً به این دلیل بازپس گرفت که منافع اساسی‌تر خود را در تنگه هرمز و جزایر واقع در دهانه خلیج فارس جست‌وجو می‌کرد و بریتانیا همراه با برخی دولت‌های عرب، به ایران اطمینان داده بودند که در برابر ترک ادعا در مورد بحرین، جزایر تنب و ابوموسی به ایران بازگردانده خواهد شد، امری قابل قبول است. (مجتهدزاده، ۱۳۷۵: ۷۰-۶۹)

می‌توان گفت بریتانیا در قبال ایثار و از خودگذشتگی طرف ایرانی که از ادعای مالکیت بر بخشی از سرزمین خود به خاطر به دست آوردن بخشی دیگر از سرزمین خود گذشته بود، ناجوانمردانه عمل کرد و با وجود استقلال بحرین و صحبت‌ها و توافقات شفاهی احتمالی مبنی بر اینکه با استقلال بحرین، ایران حتماً به حقوق خود در مورد جزایر خواهد رسید، در عمل بریتانیا با فریبکاری و ناجوانمردی، هم بخشی از سرزمین ایران را جدا کرد و هم در بخش دیگر به تعهدات خود عمل نکرد. به نظر می‌رسد شاه، با رویکرد واقع‌نگرانه و با این محاسبه که امکان گرفتن هم بحرین و هم سه جزیره وجود ندارد و باید یکی از اینها را فدا نماید، اقدام به موافقت با استقلال بحرین نمود. این تحلیل گرچه در هیچ‌جا به روشنی مورد تایید قرارنگرفته است، ولی جای بحث دارد.

البته دیدگاه دیگری نیز مطرح شده است که شاه تحت فشار امریکایی‌ها دست به این اقدام زده و در ازای آن، موافقت امریکا را برای قدرت برتر منطقه بودن به دست آورده است. موضوعی که نویسندگان و کارشناسان ایرانی کم‌تر به آن پرداخته‌اند. شاید حلقه مفقوده و یکی از علل قبول جدایی بحرین از ایران، امریکا و فشارهای این کشور و همچنین وعده موافقت با قدرت برتر شدن ایران در منطقه بوده باشد. بوندارفسکی در کتاب برتری جویان و امپریالیست‌ها در خلیج فارس می‌گوید: «سرانجام با همکاری بسیار گسترده وزارت امور خارجه امریکا توافقی حاصل شد مبنی بر اینکه شاه از ادعای خود نسبت به بحرین صرف‌نظر کند و در ۱۴ اوت ۱۹۷۱، با موافقت واشینگتن، قیومت بریتانیا بر مجمع‌الجزایر بحرین لغو و استقلال این کشور اعلام شد. بدین سان با همکاری گسترده واشینگتن، به سلطه بریتانیا پایان داده شد و محافل ایالات متحده انتظار داشتند با حمایت مسلحانه ایران، خلأیی را که در پی خروج اجباری بریتانیا به وجود آمده بود، پرکنند. (بوندارفسکی، ۱۳۶۱: ۱۲۵)

نکته دیگری نیز که نباید از چشمان تیزبین یک تحلیلگر مخفی بماند، شرایط داخلی و اختلاف نظر دو حزب محافظه‌کار و کارگر است. با وجودی که حزب کارگر، تصمیم خود را برای خروج از منطقه خلیج فارس اعلام داشته بود، اما حزب محافظه‌کار با این تصمیم مخالف بود و تا زمان به قدرت رسیدن خود در سال

۱۹۷۰، همواره بر این موضع پافشاری داشتند. (Ahmadi, 1988: 73) بعید نیست که نگرانی مقامات ایرانی از این مسئله و یا استفاده مقامات بریتانیایی از این برگه در مذاکرات نیز یکی از عواملی باشد که قدرت مانور مقامات ایرانی را در مذاکرات کاهش داده باشد. در ادامه مذاکرات، ایران ضمن موافقت ضمنی با استقلال بحرین، معتقد بود اول باید جزایر به ایران بازگردد و سپس استقلال بحرین اعلام شود، ولی بریتانیا مصرّب بود که این دو مسئله باید به عنوان مسائلی جداگانه مورد بررسی قرارگیرد. (جعفری ولدانی، ۱۳۸۴: ۲۹۴) علم در یادداشت ۳۰ آوریل ۱۹۶۹ هم می‌نویسد: «طبق فرمایشات اعلیحضرت همایونی، تا زمانی که وضعیت تنب‌ها و ابوموسی روشن نشود، هیچ مصالحه‌ای در مورد بحرین نخواهیم داشت. به ایشان عرض کردم که این نکته را پیش‌تر برای سفیر روشن ساخته‌ام ولی اعلیحضرت همایونی دستور دادند دوباره در مورد آن تصریح نمایم». (مجتهدزاده، ۱۳۷۵: ۷۱) ولی در تداوم مذاکرات، در عمل این امر محقق نشد و ابتدا بحرین استقلال پیدا کرد. این در حالی بود که ایران هنوز به حقوق خود در مورد اعاده حاکمیت خود بر جزایر سه‌گانه دست نیافته بود.

پس از استقلال بحرین، بریتانیا با حيله گری، ضمن اعلام آمادگی برای حل بحران جزایر، بحث شناسایی فدراسیون را برجسته کرده و رسیدن به توافق در مورد جزایر را به شناسایی امارات منوط کرد. با مخالفت ایران با بریتانیا، از این زمان به بعد استراتژی بریتانیا مبتنی بر دفع‌الوقت و طولانی کردن هرچه بیشتر مذاکرات بود. در این راستا جداکردن جزیره ابوموسی از تنب، ارائه پیشنهادات عجیب و غریب و سرانجام حل‌وفصل نه‌چندان مطلوب مسائل، بیانگر این استراتژی بریتانیا است. (جعفری ولدانی، ۱۳۸۴: ۲۹۷) بریتانیا هرچند بعد از حل مسئله بحرین، قاعدتاً بایستی جزایر تنب و ابوموسی را به ایران بازمی‌گرداند، اما این امر را موکول به شناسایی فدراسیون کرد. بریتانیا این بار اظهار داشت اول ایران فدراسیون را به رسمیت بشناسد و سپس با آن برای حل‌وفصل مسئله جزایر وارد مذاکره شود و یا اینکه بعد از شناسایی فدراسیون و خروج نیروهای بریتانیا از خلیج فارس، جزایر سه‌گانه را اشغال کند. اما این نمی‌توانست مورد قبول ایران باشد. به هر حال، فدراسیون امارات عربی متحده در ژوئیه ۱۹۷۱ مراحل نهایی را طی و در عمل

تشکیل شد. اما اعلام رسمی تشکیل آن به علت عدم حل و فصل مسائل جزایر، به تعویق افتاد. (جعفری ولدانی، ۱۳۸۴: ۳۰۹-۳۰۸)

مخالفت شدید ایران، کار تشکیل فدراسیون را شدیداً پیچیده کرد، خصوصاً که عربستان سعودی نیز اعلام نمود فدراسیون مزبور را به رسمیت نخواهد شناخت و عراق نیز دارای گرایشات خصمانه در برابر طرح‌های بریتانیا در مورد پادشاهی‌های کوچک خلیج فارس بود. بنابراین بریتانیا نتیجه‌گیری کرد که بدون حسن‌نیت قدرت‌های منطقه‌ای، ایجاد اتحادیه‌ای از امیرنشین‌های متصل‌الحه، آن را در موضع آسیب‌پذیری قرار خواهد داد. تشخیص این واقعیت، مهم‌ترین عاملی بود که بریتانیا را واداشت تا از طریق شناسایی حقوق قدرتمندترین کشور منطقه یعنی ایران، در مورد جزایر سه‌گانه به نوعی مصالحه هرچند با اکراه دست یابد. (مجتهدزاده، ۱۳۷۵: ۷۲-۷۱)

البته از نظر ایران، زمان در حال سپری شدن بود و سرسختی بریتانیا موجب شد تا حکومت ایران به ترتیباتی شبیه حاکمیت مشترک در مورد ابوموسی با شارجه تن در دهد که آشکارا خلاف سیاست اعلام شده ایران بود. با این وجود، حکومت ایران رسماً اعلام نمود که براساس شرایط یادداشت تفاهم پیشنهادی که می‌تواند صرفاً ابزاری برای پذیرش دو فاکتوی وضع موجود در جزیره باشد، حق حاکمیت ایران بر تمامی ابوموسی متاثر نخواهد شد و آن سند تمهیدی موقتی است که تنها فرجام اعاده مالکیت ایران بر سرتاسر جزیره را به تعویق می‌اندازد. (مجتهدزاده، ۱۳۷۵: ۷۲) در مجموع، در دور اول مذاکرات، دولت بریتانیا در پیشبرد اهداف دیپلماسی خود موفق‌تر از ایران بود زیرا موفق شد اولاً بحرین را از ایران جدا کند، ثانیاً فدراسیون مورد نظر خود را تشکیل دهد و ثالثاً با کارشکنی، حل و فصل مسائل مربوط به جزایر را به تعویق اندازد. البته طرف ایرانی اجازه نداد بحرین به عضویت فدراسیون درآید و ظاهراً با موافقت با استقلال بحرین، توانست نظر مساعد بریتانیا را برای اعاده حاکمیت ایران بر سه جزیره به دست آورد و از طرفی شناسایی فدراسیون را که برای انگلستان حیاتی بود، منوط به اعاده حاکمیت ایران بر جزایر کرد.

۲-۲. دور دوم مذاکرات در سال ۱۹۷۱

کارشکنی‌های بریتانیا موجب شد تا مذاکرات مربوط به جزایر تنب و ابوموسی تا اواخر ۱۹۷۱، یعنی به مدت ۴ سال ادامه یابد، در حالی که مسئله بحرین در ۱۹۷۰ حل و فصل شد و فدراسیون هم در عمل تا ژوئیه ۱۹۷۱ تشکیل شد. اما ایران مایل بود که قبل از ۳۱ دسامبر ۱۹۷۱، یعنی تاریخ خروج نیروهای بریتانیا، جزایر را تصرف کند؛ زیرا در این تاریخ مسئولیت حقوق و حمایت رسمی بریتانیا از شیخ‌نشین‌ها پایان می‌یافت و هرگونه اقدام احتمالی نظامی ایران بعد از این تاریخ، اقدامی علیه دولت‌های عربی تلقی می‌شد؛ در حالی که دولت ایران، بریتانیا را مسئول می‌دانست و مایل به درگیری با اعراب نبود. (جعفری ولدانی، ۱۳۸۴: ۱۸۸ و ۲۹۹)

بریتانیا که خود را در قبال کشورهای عربی به دلیل قرارداد تحت‌الحمایگی مسئول می‌دید، نمی‌خواست مورد ملامت اعراب قرارگیرد و بعد از آن که نتوانست نظر ایران را مبنی بر مذاکره مستقیم با اعراب یا تصرف جزایر بعد از خروج بریتانیا از منطقه و پایان مهلت تحت‌الحمایگی جلب کند، راه‌حل را در این دید که تنها یکروز باقی مانده به پایان تحت‌الحمایگی، ایران جزایر را تصرف کند تا هم به نحوی از زیر بار مسئولیت تحت‌الحمایگی اعراب خارج شود، با این پاسخ که ایران با هوشمندی تنها یکروز باقی مانده به پایان قرارداد اقدام به اشغال جزایر کرد و بریتانیا فرصتی برای اقدام نداشت و از طرفی عملاً زمینه را برای طرح ادعای اشغال جزایر توسط ایران و تعلق جزایر تنب و ابوموسی به رأس‌الخیمه و شارجه در آینده را باز گذاشت؛ زیرا بریتانیا هیچ‌گاه به صورت عمومی اعلام نکرد که جزایر تنب و ابوموسی تعلق به ایران دارد.

این راه‌حل بعد از اعمال فشار زیاد بر بریتانیا به دست آمد. در اکتبر ۱۹۷۰، دولت ایران اعلام کرد که برای اعاده حاکمیت ایران بر جزایر، در صورت لزوم به زور متوسل خواهد شد. دولت ایران همزمان با اعمال فشار به بریتانیا پیشنهاد اعطای کمک‌های اقتصادی بیشتر به شارجه و رأس‌الخیمه که مدعی جزایر سه‌گانه تنب و ابوموسی بودند را داد. در اواخر سال ۱۹۷۱، مذاکرات فشرده‌ای انجام شد. سر ویلیام لوس چهار مرتبه از تهران دیدار کرد و با مقامات ایرانی مذاکره

کرد و بریتانیا انواع پیشنهادات عجیب و غریبی را مطرح کرد. (جعفری ولدانی، ۱۳۸۴: ۳۱۳ و ۲۹۹) مذاکرات نهایی در دو نوبت در اکتبر و نوامبر ۱۹۷۱ در تهران انجام شد. در نتیجه این مذاکرات طرفین به اختلاف‌های خود پایان دادند. این توافق ۱۲ روز قبل از خروج نیروهای بریتانیا از خلیج فارس، حاصل شد. همانطور که گفته شد، بریتانیا عمداً و آگاهانه دستیابی به توافق را آنقدر عقب انداخت تا ایران در آخرین لحظات و تحت فشار مجبور شود به این توافق گردن نهد. (جعفری ولدانی، ۱۳۸۴: ۳۳۶-۳۳۵) درباره جزیره ابوموسی، ایران بیشترین امتیاز را داد. طبق توافقات، ایران ضمن حفظ حقوق حاکمه خود بر ابوموسی، حاضر شد امتیازاتی از لحاظ اداری، اقتصادی و مالی به شیخ‌نشین شارجه بدهد. ایران ظاهراً با پیروی از سیاست ملایمت و ممانعت، برای تقویت روحیه صلح و ثبات و همکاری در منطقه این فرمول را پذیرفت. همزمان و مطابق با توافقات فوق، دو طرف به نوعی تفاهم غیرمکتوب در خصوص جزایر تنب بزرگ و کوچک رسیدند که هدفش اعاده حاکمیت ایران بر جزایر مزبور بود. (باوند، ۱۳۷۷: ۱۱-۱۰)

توافق مزبور تحت عنوان یادداشت تفاهم حاصل شد. در ابتدای این یادداشت، طرفین یادآور شدند که هیچ‌یک از ادعاهای خود بر ابوموسی صرفنظر نکرده و ادعای طرف دیگر را نیز به رسمیت نشناخته‌اند. این یادداشت آنگاه ترتیبات مقرر را در ۶ بند آورده است: استقرار نیروهای ایران در ابوموسی (در مناطقی که بر روی نقشه ضمیمه یادداشت مشخص شده است)، صلاحیت طرفین ایران و شارجه در جزیره (در مورد شارجه استقرار پرچم بر پایگاه انتظامی در باقی مانده منطقه‌ای که نیروهای ایران مستقر نیستند)، شناسایی و قبول عرض ۱۲ مایل دریای سرزمینی جزیره از سوی طرفین، استخراج نفت ابوموسی و بستر و زیربستر آب‌های سرزمینی و ترتیبات تقسیم درآمد آن، حقوق مساوی اتباع ایران و شارجه در ماهیگیری در آب‌های سرزمینی ابوموسی و بالاخره موافقت نامه مالی. (Jalinusi, 2007: 5-6)

اینگونه توافق در راستای سیاست دولت بریتانیا مبنی بر راضی کردن هر دو طرف و استخوان لای زخم گذاشتن بود. در عین حال، مکاتباتی که بین ایران و شارجه از طریق بریتانیا صورت گرفت، تا حدی نقیصه یادداشت را برطرف می‌کند. این مکاتبات جزء تفکیک ناپذیر یادداشت تفاهم ۲۹ نوامبر ۱۹۷۱ تلقی می‌شود.

(جعفری ولدانی، ۱۳۸۰: ۶۲) به دنبال این یادداشت، وزیر خارجه وقت ایران، عباسعلی خلعتیری، در ۲۵ نوامبر ۱۹۷۱ به وزیر خارجه بریتانیا سر داگلاس هیوم، نامه‌ای نوشت که در بخشی از آن آمده است: ترتیبات یادداشت تفاهم مزبور مانع آزادی ایران در اتخاذ هر اقدامی در جزیره ابوموسی که بنا به نظر آن (ایران) برای حفظ امنیت جزیره و یا نیروهای ایرانی لازم باشد، نخواهد بود. وزیر خارجه بریتانیا نیز در نامه دیگری به وزیر خارجه ایران اطلاع داد که مراتب فوق‌الذکر به شیخ شارجه ابلاغ و تفهیم شد. (مجتهدزاده، ۱۳۷۵: ۱۱۲-۱۱۱)

بنابراین، پرهیز ایران از رویارویی مستقیم با اعراب موجب شد تا سرانجام به فرمول بریتانیا مبنی بر توافق با شارجه رضایت دهد و جزایر را تصرف کند. احتمالاً مسئولین ایرانی هم در آن زمان می‌دانستند که این فرمول، فرمول نهایی حل‌کننده نیست و در آینده امارات می‌تواند ادعاهای ارضی مطرح کند، منتهی در آن زمان به این فرمول به عنوان راه حلی برای تصرف و اعاده حاکمیت بر جزایر تن دادند. شاید علت اینکه محمدرضا شاه جزئیات مربوط به تفاهم‌نامه با شارجه را منتشر نکرد، به همین علت بوده است که می‌ترسید مورد ملامت مردم ایران و نخبگان قرارگیرد و ترجیح داد این تفاهم‌نامه با شارجه محرمانه بماند.

البته بررسی مسئله حاکمیت بر جزایر تنب و ابوموسی نباید جدا از مسئله مالکیت بر دیگر جزایر ایران در خلیج فارس که مورد کشمکش بریتانیا و ایران بوده‌اند، در نظر گرفته شود. این جزایر تنها جزایر ایران در خلیج فارس نبودند که طی قرون ۱۹ و نیمه اول قرن ۲۰ مورد استفاده استعمار بریتانیا بودند، بلکه جزایر قشم، هنگام و سبیری نیز مورد کشمکش بودند. (مجتهدزاده، ۱۳۷۵: ۱۱۲-۱۱۱) در نتیجه دور دوم مذاکرات، بریتانیا حمایت ایران از تاسیس فدراسیون را در حالی که عربستان و عراق دو قدرت مهم دیگر منطقه مخالف بودند، به دست آورد و این امتیاز بزرگی برای بریتانیا بود زیرا با اطمینان خاطر از امنیت امارات، منطقه را ترک می‌کرد. این در حالی بود که ایران تنب‌ها را با درگیری نظامی و مخالفت رأس‌الخیمه تصرف کرد و در مورد ابوموسی نیز با امضاء یادداشت تفاهمی که نه چندان مطلوب بود و در متن آن از عبارت اشغال جزایر استفاده شده، موفق به تصرف جزایر شد. حاکم شارجه نیز رسماً اعلام داشت تصرف جزایر توسط ایران

به معنای صرف نظر کردن شارجه از ادعای خود نیست. بریتانیا نیز هیچ‌گاه به طور عمومی تعلق این جزایر به ایران را اعلام نکرد.

۳. ارزیابی روند مدیریت بحران جزایر بر طبق تئوری پختگی بحران زارتمن

طبق نظریه زارتمن، برای تحلیل بحران‌ها باید به چهار عنصر توجه کرد: ۱- بحران رسیده باشد و به مرز پختگی برسد، ۲- زمان مناسب برای حل بحران رسیده باشد، ۳- فرمول حل کننده وجود داشته باشد و ۴- یک میانجی وجود داشته باشد. (Zartman, 1988: 201) از نظر وی رسیدن بحران نیز دارای ۴ مرحله است: ۱- فروپاشی رژیم قبلی، ۲- محور رژیم‌های جایگزین، ۳- تنظیم مجدد روابط قدرت و ۴- تعیین یک فرمول حل کننده. از نظر زارتمن زمان مناسب حل بحران نیز باید این ویژگی‌ها را داشته باشد: ۱- بن‌بست در راه حل یک جانبه، ۲- بالا رفتن هزینه‌ها، ۳- وجود یک سخنگوی منطقی و ۴- وجود آلترناتیو کم‌هزینه. (Zartman, 1988: 213) اکنون براساس این مدل به بررسی مدیریت بحران مربوط به جزایر در فاصله سال‌های ۱۹۷۱ - ۱۹۶۸ پرداخته می‌شود.

مولفه اول پختگی و رسیدن بحران است. برای این که یک بحران به مرز پختگی برسد، باید چهار عنصر وجود داشته باشد:

۱. عنصر اول فروپاشی رژیم قبلی است. بررسی تحولات بین‌المللی و منطقه خلیج فارس به ما نشان می‌دهد که با توجه به تغییر شرایط بین‌المللی، بریتانیا تصمیم بر خروج از منطقه خلیج فارس در سال ۱۹۷۱ و پایان بخشیدن به حدود یک قرن و نیم استیلا و برتری در منطقه خلیج فارس گرفت. پرواضح است که در نتیجه خروج بریتانیا از خلیج فارس، رژیم قبلی که از نظر زارتمن همان ترتیبات فعلی قدرت را می‌گویند (Zartman, 1988: 201)، دیگر در خلیج فارس پاسخگو نبود. تا زمانی که بریتانیا در منطقه حضور داشت، خود تامین امنیت منطقه را برعهده داشت و با خروج آن، ترتیبات قدرت در منطقه به هم می‌خورد. خصوصاً اینکه تا قبل از خروج بریتانیا کشورهایی به نام بحرین، قطر، عمان و امارات متحده عربی وجود نداشتند و با خروج بریتانیا بود که شاهد شکل‌گیری چنین کشورهای جدیدی هستیم. بنابراین با خروج انگلیسی‌ها و پاسخگو نبودن رژیم قبلی، نیاز بود که یک

رژیم جدیدی جایگزین شود و از این نظر، می‌توان گفت که بحران اشغال جزایر با توجه به از بین رفتن و متلاشی شدن رژیم قبلی ناشی از حضور بریتانیا، از این مولفه برخوردار بود.

۲. مولفه دوم پختگی بحران، محو رژیم‌های جایگزین است. از این منظر نیز وقتی به روند تحولات و مذاکرات صورت گرفته نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که اولاً قدرت دیگری برای اینکه جای بریتانیا را در آن مقطع زمانی در خلیج فارس بگیرد و این خلا را پر کند وجود نداشت و اصولاً تصمیم بریتانیا به خروج از این منطقه نیز در نتیجه شرایط جدید بین‌المللی بود که به بریتانیا اجازه حضور و اشغال نظامی در سایر مناطق جهان را نمی‌داد. بنابراین تنها جایگزین، تامین امنیت توسط خود کشورهای منطقه و بازگرداندن اراضی اشغال شده به آنها بود. از طرفی امریکا در شرایطی نبود که جای بریتانیا را در منطقه بگیرد و سیاست این کشور این بود که تامین امنیت منطقه به یک قدرت منطقه‌ای واگذار شود. در تلگرامی که سفیر امریکا در تهران به وزیر خارجه دین راسک^۱ ارسال کرده است، ابراز داشته با توجه به حصول توافق در مورد بحرین باید به ایران اجازه داده شود تا در جزایر تنب و ابوموسی از حقوق کامل برای ایجاد پایگاه نظامی به جای حاکمیت بر جزایر برخوردار باشد. این موضع در هماهنگی با اولویت اول امریکا در خلیج فارس یعنی تضمین ثبات منطقه بود و این موضع امریکا که ایران باید مسئولیت اصلی را در این خصوص برعهده داشته باشد، بدان معناست که ایران نیاز خواهد داشت که این جزایر را به پایگاه نظامی تبدیل کند. (Ahmadi, 1988: 92) وجه مشخصه خروج قدرت برتر خارجی از خلیج فارس و دوره بعد از آن، نبود قدرت جهانی در منطقه بود که برای قرن‌ها بی‌سابقه بود و ایران را قادر ساخت تا کنترل خود را بر جزایر اعمال کند و موقعیت خود را در خلیج فارس تقویت کند. مخالفت اولیه که تنها برای چند ماه تداوم یافت، به زودی محو شد و بازیگران منطقه‌ای نقش ایران را قبول کردند و این نقش بدون چالش تا بعد از انقلاب اسلامی ادامه یافت. (Ahmadi, 1988: 114) با توجه به اینکه ایران یکی از قوی‌ترین کشورهای منطقه بود که نقش

وی برای تامین امنیت در این منطقه مهم و حیاتی بود، بایستی نظرات و دیدگاه‌های او در نظر گرفته می‌شد. بنابراین به نظر می‌رسد مولفه دوم یعنی محور آلترناتیوها و وجود تنها یک راه‌حل در این بحران وجود داشت. بریتانیا چاره‌ای جز این نداشت که منطقه را ترک نماید و چاره‌ای هم جز این نداشت که جزایر و مناطق اشغالی را رها کند و در این صورت جزایر باید به ایران به‌عنوان مدعی جزایر برمی‌گشت و یا اینکه به فرمول و توافقی با ایران بر سر جزایر دست می‌یافت و غیر از این فرمول دیگری نبود. کما اینکه در مورد بحرین، بریتانیا تنها زمانی که توافق ایران برای استقلال بحرین را به دست آورد، توانست با ارجاع موضوع به سازمان ملل، استقلال بحرین را فراهم کند.

۳. اما سومین مولفه تنظیم مجدد روابط قدرت است. در بحران جزایر، به نظر می‌رسد مولفه سوم نیز وجود داشت. خروج بریتانیا از منطقه، همزمان می‌شد با بروز کشورهای مستقل جدید در منطقه که همگی از یک روابط دوستانه و صمیمی برخوردار هستند و ضمن همکاری با یکدیگر، به تامین امنیت منطقه می‌پردازند و همگی از روابط دوستانه‌ای با بریتانیا که منطقه را ترک نموده است نیز برخوردار هستند و منافع بریتانیا نیز تامین می‌شود. از طرفی، هم کشورهای منطقه و هم امریکا به‌عنوان قدرت برتر جهانی موافق تامین امنیت منطقه توسط ایران بودند. لذا خروج انگلیس و تصرف جزایر و استقلال بحرین و شناسایی امارات متحده عربی به‌عنوان کشورهای مستقل در حالی انجام شد که هیچ‌گونه درگیری و یا نزاعی در منطقه خلیج فارس رخ نداد و همه کشورها نیز از ترتیبات جدید قدرت رضایت داشتند.

۴. و اما آخرین مولفه، وجود یک میانجی است. در این بخش، زارتمن اشاره دارد که میانجی باید صداقت داشته باشد و واقعا به دنبال یافتن راه‌حل و نه انحصاری کردن مسائل و دنبال کردن منافع خود به جای منافع طرفین بحران باشد. در موضوع جزایر ظرافت‌هایی وجود دارد که باید به آن توجه نمود. ایران از ابتدا موضوع جزایر بحرین، ابوموسی، تنب بزرگ و کوچک را یک مسئله مستعمراتی قلمداد می‌کرد که صرفا بایستی بین ایران و بریتانیا حل و فصل شود. این در حالی بود که دولت بریتانیا در ابتدا سعی کرد خود را از مذاکرات کنار کشیده و ایران و امارات را رو در روی یکدیگر قرار دهد. (جعفری ولدانی، ۱۳۸۴: ۲۹۱)

در مرحله دوم که دولت ایران نپذیرفت، سر ویلیام لوس تلاش کرد تا خود را به‌عنوان میانجی میان ایران و امارات مذکور معرفی کند. دولت ایران این مسئله را نیز به شدت رد کرد. (جعفری ولدانی، ۱۳۸۴: ۲۹۱) البته گرچه ایران مخالف بود ولی در نهایت بریتانیا کار خود را پیش برد و مانند یک میانجی عمل نمود. امیر خسرو افشار در خاطرات خود می‌نویسد: «من و سر ویلیام لوس^۱ نخست در لندن مذاکره کردیم. پس از آنکه درباره مسائل مشخصی به توافق رسیدیم، به تهران رفتیم و نزد شاه در خصوص این موضوعات بحث کردیم. سر ویلیام لوس پس از شنیدن نظرات شاه به امیرنشین‌ها رفت تا با حاکمان شارجه و رأس‌الخیمه در مورد این نکات بحث و گفت‌وگو کند و از آنجا نیز عازم لندن شد تا دولت متبوع خویش را از این مباحث آگاه سازد. سپس مذاکرات را در لندن از سر گرفتیم و همین روند تکرار شد». (امیراحمدی، ۱۳۸۰: ۹۶)

بنابراین تنها نقضی که در بخش پختگی بحران وجود داشت، عدم وجود یک میانجی بی طرف بود. گرچه طرف ایرانی معتقد به مذاکره مستقیم با بریتانیا بود و در ظاهر هم ایران با بریتانیا مذاکره می‌کرد، ولی واقعیت این بود که بریتانیا از ابتدا مسئله را موضوعی بین شارجه و رأس‌الخیمه و ایران قلمداد می‌کرد و در طول مذاکرات هم دائماً بین ایران و شارجه در حال رایزنی بود و در واقع همان نقش میانجی را برای خود قائل بود. اما میانجی‌ای که به دنبال منافع استعماری خود بود. شاید اگر در آن شرایط، ایران مستقیماً با شارجه و رأس‌الخیمه وارد مذاکره می‌شد و شناسایی آن به‌عنوان یک کشور را منوط به شناسایی حق ایران بر جزایر می‌دانست، نتیجه بهتری به دست می‌آورد.

بعد از اتمام بحث در خصوص پخته شدن بحران، نوبت به بحث رسیدن زمان مناسب حل بحران است. در اینجا نیز نیاز است ۴ مولفه‌ای که زارتمن برای رسیدن زمان مناسب حل بحران برشمرده است، تجزیه و تحلیل شود:

۱. اولین مولفه، بن بست در راه حل یکجانبه حل بحران است. در این بحران به نظر می‌رسد این مولفه وجود دارد. اولاً بریتانیا دیگر قادر به تداوم اشغال جزایر

نیست و مجبور است که در سال ۱۹۷۱، جزایر و منطقه را ترک نماید. از طرفی ایران نیز خود را در موقعیتی نمی‌بیند که بتواند بدون تایید بریتانیا و همچنین امریکا به‌عنوان قدرت برتر جهانی و رسیدن توافق با این کشور تا قبل از خروج از منطقه، به تنهایی اقدام به تصرف و اشغال جزایر نماید؛ زیرا در شرایطی نیست که بتواند تبعات و آثار آن را به تنهایی تحمل کند. لذا به دنبال این است که تا قبل از خروج بریتانیایی‌ها به نتیجه دست یابد.

۲. مولفه دوم رسیدن زمان مناسب، بالا رفتن هزینه‌ها است. از سوی بریتانیا عامل اصلی تصمیم به خروج از منطقه خلیج فارس و سایر مناطقی که بریتانیا حضور داشت، هزینه بالایی بود که به این کشور تحمیل می‌شد. بریتانیا دیگر آن کشور قرن ۱۷ و ۱۸ نبود که قدرت بلامنازع جهان باشد. با ورود بازیگران جدید و دوقطبی شدن جهان و همچنین هزینه‌های زیادی که در نتیجه جنگ جهانی بر این کشور وارد شده بود، بریتانیا دیگر در شرایطی نبود که حضور خود را در همه نقاط جهان حفظ کند.

در دهه ۷۰، شرایط خاص منطقه‌ای و بین‌المللی ناشی از نظام دوقطبی، استقلال هند و پاکستان و تغییر منافع انگلستان و همچنین مشکلات داخلی اقتصادی بریتانیا، زمینه را برای خروج بریتانیا از منطقه خلیج فارس آماده کرد. دولت کارگری بریتانیا با در اختیار گرفتن پست نخست‌وزیری در ۱۹۶۴، میراث‌دار یک کسری توازن پرداخت بی‌سابقه به مبلغ ۸۰۰ میلیون پوند شد. این کسری عظیم و زیاد، بزرگ‌ترین از زمان جنگ، اولین مشکل عمده دولت ویلسون بود. ویلسون شخصاً آن را مشکل مرکزی دولت از ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۱ نامید. در نتیجه دولت به زودی تشخیص داد که اقدامات جدی را شامل تقلیل زیاد بودجه در بخش بودجه دفاعی انجام دهد. کاهش تعهدات ماوراءبحار بریتانیا، در میان سایر اقدامات در دستور کار قرار گرفت. هدف، تثبیت وضعیت مالی بود. دولت بریتانیا به آسانی با کاهش بودجه دفاعی در تعهدات شرق کانال سوئز، شامل عدن، خلیج فارس، سنگاپور، مالزی، هنگ‌کنگ، جایی که بیشترین نیروهای خارج از اروپا حضور داشتند و هزینه‌های بالغ بر ۴۰۰ میلیون پوند به صورت سالانه داشت، موافقت کرد. (Ahmadi, 1988: 72-73) بحران مالی اواسط دهه ۶۰، عامل تحلیل برنده‌ای بود که

انتخاب دیگری را برای بریتانیا باقی نمی‌گذاشت و آنها را مجبور به تجدیدنظر در تعهدات بین‌المللی‌شان نمود. افول قدرت بریتانیا در منطقه خاورمیانه با پایان جنگ جهانی دوم شروع شده بود. استقلال هند و پاکستان در سال ۱۹۴۷، ظهور ناسیونالیسم ایرانی و عربی در خاورمیانه، ملی کردن صنعت نفت در ایران در سال ۱۹۵۱، کودتای مصر و از دست رفتن پایگاه نظامی بریتانیا در مصر (۱۹۵۴) و در کنیا و عدن (۱۹۶۰ و ۱۹۶۷) و جنگ سوئز (۱۹۵۶)، رقابت امریکا و شروع جنگ سرد، توان امپراتوری بریتانیا را تحلیل برده و به نقطه غیرقابل بازگشتی رسانده بود. به علاوه، تجربه حرکت‌های ضداستعماری در دهه ۶۰ که اکثر آنها موجب فرورفتن استعمارگران در باتلاقی از شکست و جنگ‌های خونین شد، افق سرد و غم‌باری را برای سیاستمداران بریتانیایی برای ماندن در خلیج فارس نشان می‌داد. (Ahmadi, 1988: 72-73) موقعیت استعمارگران بریتانیایی در خلیج فارس، در نتیجه مبارزه آزادی خواهانه درازمدت نیروهای میهن دوست که به سلطه استعماری آن در جنوب عربستان پایان داد، بیش از پیش ناامیدکننده شد. در ۳۰ نوامبر ۱۹۶۷، جمهوری خلق یمن جنوبی اعلام شد و امپریالیسم بریتانیا پس از ۱۲۸ سال تسلط بر عربستان جنوبی، مجبور شد عدن را که تا آن زمان ستاد فرماندهی نیروهای مسلح بریتانیا در خاور نزدیک بود، ترک کند. از سال ۱۹۴۶، اعتراضاتی در کویت آغاز شد. همزمان با این وقایع، اعتراضات شدیدی در مجمع‌الجزایر بحرین آغاز شده بود. در سال ۱۹۵۰، اعتراضاتی در قطر صورت گرفته بود. در اوایل سال‌های ۱۹۵۰، موج اعتراضات در امارات متصالحه، شارجه، رأس‌الخیمه و ابوظبی بلند شد. در ۱۹۵۰ شورش قبایل در امام‌نشین عمان آغاز شد. در ۹ ژوئن ۱۹۶۱، کویت به استقلال رسید. یک سال بعد، اعتراضات مهمی در بحرین که در آن ۲۲۰۰۰ نفر از سپاهیان بریتانیا مستقر بودند، برخاست. در چنین شرایطی دولت حزب کارگر بریتانیا در ۱۹۶۸ مجبور شد اعلام کند در کم‌تر از سه سال نیروهای مسلح خود را از خلیج فارس بیرون می‌کند. (بوندارفسکی، ۱۳۶۱: ۱۱۶-۱۲۲) بریتانیا که دیگر توان ادامه اشغال این جزایر را نداشت، مجبور بود جزایر را رها کند. از طرفی برای ایران نیز راه‌حل یک‌جانبه یعنی حمله و تصرف یک‌جانبه جزایر هزینه زیادی داشت و هم موجب مخالفت بریتانیا می‌شد و هم موجب آغاز دوری از روابط خصمانه با

کشورهای عربی می‌شد. کما اینکه در سال ۱۹۷۱ که ایران از عدم دستیابی به توافق در زمینه جزایر ناراضی بود، نزدیک بود کار به برخورد نظامی ایران و بریتانیا کشیده شود و دو کشور تا آستانه جنگ پیش رفتند.

۳. مولفه سوم برای رسیدن زمان، وجود یک سخنگوی منطقی است. وجود یک سخنگوی منطقی بدان معناست که هریک از طرفین به نحو آبرومندانه‌ای بتواند از مواضع خود عقب‌نشینی کند و در واقع به نحو منطقی بتواند مواضع خود را توجیه و ملت و افکار عمومی خود را قانع نماید. در این مورد، هم در طرف بریتانیایی و هم در طرف ایرانی، این مسئله وجود داشت. در طرف بریتانیا، می‌بینیم که هم استقلال بحرین و هم شناسایی امارات متحده عربی حاصل شد. در طرف شارجه نیز هم شناسایی کشور امارات متحده به دست آمد و هم اینکه توافقنامه به نحوی بود که طرف اماراتی نیز ادعا می‌کرد که این تفاهمنامه در تعارض با منافع شارجه نیست. لذا حاکم شارجه طی مصاحبه‌ای در ۷ دسامبر ۱۹۷۱، با روزنامه مصری الاهرام اظهار داشت شارجه معتقد است که توافق صورت گرفته با ایران با اصل حاکمیت‌اش بر این جزیره مغایرت ندارد. (جعفری ولدانی، ۱۳۸۰: ۶۴) همچنین شیخ شارجه (خالد بن محمد قاسمی) در ۲۹ نوامبر ۱۹۷۱، بیانیه‌ای خطاب به مردم شارجه در مورد موافقتنامه ابوموسی صادر کرد. وی در مقدمه بیانیه متذکر شد که به منظور حفظ منافع مردم شارجه، تداوم روابط برادرانه و دوستانه با ایران، در خدمت به هدف‌های حفظ صلح و امنیت در منطقه، در مورد ابوموسی با ایران به توافق رسیده است. شرح توافق در بیانیه شیخ، چهار ماده را در برمی‌گرفت که در بند اول آن آمده است: «ترتیبات مقرر شده نظر شارجه را نسبت به حاکمیت بر ابوموسی تحت تاثیر قرار نمی‌دهد و پرچم شارجه در جزیره در اهتزاز خواهد بود. (مجته‌زاده، ۱۳۷۵: ۱۱۲) در طرف ایرانی هم تصرف جزایر به معنای دست‌یابی ایران به حقوق خود و پیروزی طرف ایرانی قلمداد می‌شد.

۴. مولفه چهارم وجود آلت‌رناتیوهای کم‌هزینه است که در این مورد برای همه طرفین با توجه به شرایط موجود منطقه‌ای و بین‌المللی، آلت‌رناتیو موجود کم‌هزینه‌ترین آلت‌رناتیو بود که به نحوی همه طرف‌ها به حقوق خود دست پیدا نمودند. بریتانیا از یک طرف با تصرف جزایر توسط ایران بدین شکلی که توافق

شد، با کم‌ترین مخالفت اعراب روبرو می‌شد و از طرفی استقلال بحرین و شناسایی امارات متحده عربی را به دست آورد. امارات متحده عربی نیز ضمن به دست آوردن موجودیت خود به عنوان یک کشور جدید و بهره‌مندی از کمک مالی ایران، امکان طرح مجدد ادعای مالکیت بر جزایر در آینده را باز می‌دید. ایران نیز بدین ترتیب، گرچه رضایتمندی کاملی به دست نیاورد، به هر حال جزایر را به تصرف درآورد و در آن مقطع، این مسئله به عنوان یک پیروزی برای ایران محسوب می‌شد و خصوصاً با توجه به موقعیت برتر این جزایر، ایران می‌توانست با استفاده از آن برتری خود را در منطقه خلیج فارس تحکیم بخشد.

نتیجه‌گیری

سؤال اصلی مقاله حاضر، این بود که آیا بحران مربوط به جزایر سه‌گانه در سال ۱۹۷۱ و همزمان با خروج نیروهای بریتانیا از خلیج فارس، از مولفه‌های تئوری پختگی بحران زارتمن برای حل نهایی برخوردار بود؟ و در صورت مثبت بودن پاسخ، شروع مجدد بحران در سال ۱۹۹۲ چگونه ارزیابی می‌شود؟ فرضیه مقاله این است که بحران مربوط به جزایر از تمامی ویژگی‌ها و مولفه‌های لازم برای پختگی بحران و حل آن در سال ۱۹۷۱ بهره‌مند بود. منتهی خلل در مولفه چهارم این نظریه یعنی وجود میانجی صادق، موجب حل نشدن کامل بحران و باقی ماندن زمینه‌هایی برای ظهور مجدد بحران بود.

در متن مقاله، ابتدا به تشریح جزئیات بحران مربوط به جزایر سه‌گانه و به‌ویژه مذاکراتی که در فاصله سال‌های ۱۹۶۸، زمانی که بریتانیا قصد خود را مبنی بر خروج از خلیج فارس اعلام نمود، تا سال ۱۹۷۱ که بریتانیا از خلیج فارس خارج شد، پرداخته شد. سپس به بررسی تئوری زارتمن پرداخته شد و اینکه طبق این تئوری یک بحران برای حل شدن و رسیدن به مرز پختگی باید از ۴ مولفه ذیل برخوردار باشد: ۱- بحران به مرز پختگی برسد، ۲- زمان مناسب برای حل بحران رسیده باشد، ۳- فرمول حل‌کننده وجود داشته باشد و ۴- یک میانجی صادق وجود داشته باشد.

در تطبیق این تئوری با مورد بحران مربوط به جزایر، مشخص شد که این

بحران از تمامی مولفه‌ها و ویژگی‌های لازم برای پختگی بهره‌مند بود. تنها مولفه چهارم این نظریه یعنی وجود یک میانجی صادق دچار مشکل بود. بریتانیا که نقش میانجی را ایفاء نمود، به دنبال رسیدن به راه‌حلی بود که منافع انگلستان و نه ایران را تامین نماید و هیمن موضوع موجب شد تا بحران به طور کامل مرتفع نشود و زمینه‌های بروز مجدد بحران در توافقات نهایی قراردادده‌شود. در صورت صداقت بریتانیا به‌عنوان میانجی‌گر بحران، امکان دستیابی به توافق نهایی و رفع کامل بحران وجود داشت.*

منابع

الف - فارسی

- ابراهیمی فر، طاهره. ۱۳۸۵. *الگوهای اعتمادسازی در منطقه خلیج فارس*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- الهی، همایون. ۱۳۷۹. *خلیج فارس و مسائل آن*، تهران: قومس، چاپ ششم.
- امامی، محمدعلی. ۱۳۸۲. *عوامل تاثیرگذار خارجی در خلیج فارس*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- امامی، محمدعلی. ۱۳۸۵. *عوامل تاثیرگذار داخلی در خلیج فارس*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- امیراحمدی، هوشنگ. ۱۳۸۰. *جزایر کوچک، سیاست‌های بزرگ*، علیرضا کاوه جبلی، بهروز عطائی فر، تهران: آمن.
- بوندارفسکی، گریگوری. ۱۳۶۱. *برتری جویان و امپریالیست‌ها در خلیج فارس*، ش.م. زمان‌زاده، تهران: ابوریحان.
- تکمیل همایون، ناصر. ۱۳۸۰. *خلیج فارس*، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- جعفری ولدانی، اصغر. ۱۳۷۷. *کانون‌های بحران در خلیج فارس*، تهران: کیهان، چاپ دوم.
- جعفری ولدانی، اصغر. ۱۳۸۴. *نگاهی تاریخی به جزایر ایرانی تنب و ابوموسی*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- جعفری ولدانی، اصغر. ۱۳۸۰. *ایران و حقوق بین‌الملل*، تهران، پازینه.
- عجم، محمد، ۱۳۸۸. *اسناد نام خلیج فارس میراثی کهن و جاودان*، تهران: اوین.
- مجتهدزاده، پیروز. ۱۳۸۵. *کشورها و مرزها در ژئوپولیتیک خلیج فارس*، حمیدرضا ملک محمدی نوری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- مجتهدزاده، پیروز. ۱۳۷۵. *جزایر تنب و ابوموسی*، رهنمونی در کاوش برای صلح و همکاری در خلیج فارس، حمیدرضا ملک محمدی نوری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- موفق یساقی، محمدرضا. ۱۳۷۸. *بررسی مالکیت ایران بر جزایر سه‌گانه بر پایه اسناد تاریخی سیاسی و حقوقی*، تهران: الف.
- هرمیداس باوند، داوود. ۱۳۷۷. *مبانی تاریخی، سیاسی و حقوقی حاکمیت ایران بر جزایر تنب و ابوموسی*، بهمن آقائی، تهران: گنج دانش.

ب - انگلیسی

- Ahmadi, Koorosh. 1988. Islands and International Politics in the Persian Gulf, AbuMusa and the Tunbs in Strategic Perspective, Co: Westview Press.
- Al Roken, Mohammad Abdullah. Dimensions of the UAE-Iran dispute over three islands, United Arab Emirates: A new Perspective. To be reached at www.uaeinteract.com.
- Erdbrink, Thomas. 2012. Dispute over tiny Islands in Persian Gulf unites Iran, the NewYork Times, Vol 132, Issue 22, 1 May. To be reached at tech.mit.edu.
- Homi Kaykobad, Kaiyan. The Abu Musa and Tunb Islands Dispute, International law, University of Durham. To be reached at www.strategicsinternational.com.
- Jalinusi, Ahmad and Baravi Arayee, Vahid. 2007. The three islands: (Abu Musa, the Greater and Lesser Tunbs Islands) integral parts of Iran, The Iranian Journal of International Affairs, Vol XIX, No 4, 5-6, to be reached at www.dermfa.ir.
- Zartman, William . 1988. Alternative Attempts at Crisis Management: Concepts and Processes, in Gilbert R. Winham, ed, New Issues in International Crisis Management, Co: WeEstview.

